

# مدرسه عاشورا مدرسه امروز

محمد رضا سنگری

هستی خود گذشته «سالار شهیدان»، آموزگار از خودگذشتگی، صداقت، صمیمیت، صفا، صبر، دادخواهی، بیدادستیزی، شجاعت، سخاوت، همت‌مندی، درایت، بصیرت و روشن‌اندیشی است. در تاریخ هزار و چندصدساله گذشته از عاشورا نیز، آنان که به کربلا و عاشورا اقتدا کردند و دانشجوی دانشگاه حسین و دانش‌آموز مدرسه زینبی شدند الگویی ترازمند و فرازمند برای امروز و همیشه ما هستند.

باید نسل امروز را با این حماسه‌های شگفت و شگرف آشنا کرد؛ باید دست این نسل را گرفت و پای علقمه برد تا عباس را ببینند و دریابند عظمت و رفعت این فرمانده دلیر در آن است که در نهایت عطش خویش، عطش دیگران را فریاد می‌آورد و از زلال و خنکای علقمه تشنه برمی‌گردد تا بفهماند که خط بر خویش کشیدن، خط خوبان و مشی و سلوک ساقیان کوثر حقیقت است.

خویش را در عشق نشناسی خوش است  
عاشقی هم حضرت‌عباسی خوش است

باید نسل امروز را به میهمانی فرهنگ زینبی برد تا «جمیل‌بینی» و «زبانگری» را از او بیاموزند و پویه مجاهدانه برای تبدیل منفی به مثبت، تلخی به شیرینی و شکست به پیروزی مشی و مرامشان گردد. از زینب بیاموزند؛ آنگاه که همه چیز را تمام‌شده می‌بینند و رنگی از نومییدی بر بوم ذهن و ضمیرشان می‌نشیند. انسان‌های امیدوار دقیقاً، از همین‌جا آغاز می‌کنند، بن‌بست‌ها را می‌شکنند و «عُسر» را تبدیل به «یُسْر» و «خوف» را تبدیل به «رجاء» می‌سازند.

باید فرزندان نسل امروز را به مدرسه حبیب و بُریر و زُهریر برد و پای درس علی‌اکبر نشانند تا ادب، وقار، بزرگ‌منشی، صلابت، صراحت و صداقت را بیاموزند.

اگر «مدرسه امروز» ما با مدرسه عاشورا پیوند نیابد، مدرسه‌ای سرد و بی‌روح و تاریک خواهد بود که پیامبر(ص) فرمود مدرسه حسین(ع) و شهادت او «حرارتی» می‌بخشد که هرگز سردی و خاموشی نمی‌یابد. ما به این حرارت، به این «مصباح هدایت» و به این «سفینه نجات» همواره نیازمندیم.

این نسل را در «سفینه حسینی» بنشانیم تا ساحل صلاح و فوز و رستگاری را ادراک کند.

روزها و هفته‌ها، ماه‌ها و سال‌ها، و قرن‌ها و هزاره‌ها عجول و شتابناک می‌گذرند و در این گذار، خط فراموشی بر صفحه هست‌ها و بودها می‌کشند. تاریخ سرشار از فراموشی‌هاست؛ یادهای گم‌شده و غبارگرفته‌ای که تنها گاه‌گاه سرانگشت پژوهشگران یا درنگ حوصله‌مندان تاریخ‌خوان برخی از آن‌ها را می‌یابند و در آن‌ها تأمل می‌کنند.

نسیان، قاعده انسان و زمان است، هرچند در این میان یادهایی هست که غفلت و فراموشی بر آن‌ها خط نمی‌کشد و به فراموشی‌شان نمی‌سپارد؛ یادهایی که همواره تری و طراوت و تازگی خود را حفظ می‌کنند، چنانکه گویی در «اکنون» رخ داده‌اند و با اکنون ما پیوند می‌یابند.

انسان‌های بزرگ انسان‌های ممتدند و انسان‌های مستمرا انسان‌هایی که گاه، پس از مرگ، زنده‌تر و چشم‌نوازتر، تاریخ را تسخیر می‌کنند و بر «مرگ» خط می‌کشند و «حیات» را، استمرار می‌بخشند. هنر این انسان‌ها، بر خویش خط کشیدن است، از خویش برای «حقیقت» گذشتن است، نادیده گرفتن خود برای دیده شدن حقیقت است. اینان در پی «دیده شدن» نیستند و به همین سبب دیده می‌شوند، شنیده می‌شوند، خوانده می‌شوند و درخشان و روشن بر تارک تاریخ می‌نشینند و ذهن و ضمیرها را فتح می‌کنند.

وقتی زیست این انسان‌های نامور را مطالعه و مرور می‌کنیم، جز این نمی‌یابیم که پویه عاشقانه و عالمانه داشته‌اند، بر پیشانی لحظه‌هایشان غفلت و سرخوشی و بیهودگی نقش نبسته است؛ گره‌گشایی و غم‌زدایی رسم خوشایند زیست‌شان بوده است و حتی امروز را به پای فردا ریختن و از «امروز» خود گذشتن برای خلق فرادهایی زیباتر و دلپذیرتر؛ دغدغه مداوم و اندیشه همواره‌شان بوده است.

اینان «سراج»‌اند، چراغ‌های افروخته، تا ما تاریکی را به مدد آنان بشکنیم، و «سفینه»‌اند تا با همسفری با آنان از گرداب‌ها و موج‌ها حادثه‌ها به ادراک ساحل امن برسیم. این چراغ‌ها و سفینه‌ها را باید به نسل‌ها شناساند؛ چراغ‌های علمی چون بوعلی‌سیناها، ابوریحان‌ها، خوارزمی‌ها، دکتر حسابی‌ها، فخری‌زاده‌ها و مشعل‌های تابناک پاکبازی‌ها چون شهیدان و جانبازان و مجاهدان میدان‌های رزم و دانش و خدمت.

در این میان، عاشورا، چکاد و قله همه عظمت‌ها، زیبایی‌ها، پاکی‌ها و پاکبازی‌هاست. عاشورای حسینی و حماسه صحابه فداکار و از